

کبود تر قاصد

ترا چه رفت که از ما نمی بری نامی؟

نه یک کبود تر قاصد نه مرده ار نه بیای

در این حیثت دیر استانی نمی دانی

همه دلستان بود از آستان عشق ملامی

دلگ گرفته از این آسمان ابر اندود

کبر بهیچ فرق ندارد میان صبح و شامی

غم ز آب و هوایم بن ز مسافان

مبنده ام که ز هجرت کسی رسیده به کامی

سخن نمی رود از جی خمال و بی خردان

ایرجه و مقامی ادلی هر یک و جامی

بگو کبود تر قاصد در آن دیار غریزم

نیم شادها آسوده کی رسیده به مقامی؟

تمام عمر و دیدیم عاشقانه دیدیم

چی امید بزرگی، چی راگی نامی

اگر که نام من از یاد روزگار آن رفت

تو زنده ام کن و بالنده ام به یاد و نامی

+ + +

مراه
لندن اکتبر ۱۹۹۵